هجرت نبى اعظم‏صلى الله عليه وآله‏

محمد بهرامى‏

هجرت پيامبر اعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - از مكه به مدينه كه در سال سيزدهم بعثت انجام گرفت يكى از رخ دادهاى مهم تاريخ اسلام و و زندگى پيامبر اعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - است. پس از آن كه پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - دعوت خود را آشكار كرد و به ترويج دين اسلام پرداخت، كافران قريش هرگز گمان نمى‏كردند كه در فاصله كوتاهى دين محمد - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - آن قدر رونق بگيرد كه حتى از شهر مكه فراتر رود و پايه‏هاى سيطره ظالمانه آنان بر مردم آن زمان را به لرزه درآورد و با گذشت زمان، به نابودى بكشاند. آنان از همان آغاز دعوت پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، اين خطر را احساس كردند و هر چه زمان پيشتر مى‏رفت، نگران‏تر مى‏شدند، تا اين كه تصميم گرفتند پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را به قتل برسانند. پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - با پيام جبرئيل امين از سوى پروردگار، از اين توطئه شوم آگاه شد و اين خطر در كنار تمام آزار و اذيت‏هايى كه مشركان مكه نسبت به پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و پيروان آن حضرت انجام مى‏دادند سبب شد كه آن حضرت به فرمان خداوند متعال از شهر مكه به شهر مدينه هجرت كند.

پرداختن به موضوع هجرت پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - از جهت‏هايى چند حايز اهميت است كه از آن جمله است: «مبدأ تاريخ اسلام قرار گرفتن اين هجرت»، «جان فشانى حضرت على - عليه‏السلام - با خوابيدن در بستر پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در شب هجرت»، «رخ دادهاى مسير هجرت مانند ساختن نخستين مسجد در تاريخ هجرى به دست مبارك پيامبر اكرم - صلى اللَّه‏عليه‏وآله - و بنا بر قولى اقامه نخستين نماز جمعه» و «زمينه ساز بودن اين هجرت در تشكيل پايه‏هاى حكومت اسلام در مدينه».

در اين مقاله ابتدا سير تاريخى اين هجرت را به طور گذرا تبيين مى‏كنيم، آن گاه چند آيه از قرآن كريم و پيام‏هاى آن را در موضوع هجرت مى‏آوريم و در پايان، به درس و عبرتهايى از اين هجرت، در قالب آموزه‏هاى هجرت نبوى مى‏پردازيم.

بخش اول: سير تاريخى هجرت‏

زمينه‏هاى هجرت پيامبر اعظم‏صلى الله عليه وآله‏

چنان كه گفتيم با آغاز دعوت آشكار پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - كافران قريش با مسلمانان به مقابله پرداختند، و به هر صورتى كه بود سعى مى‏كردند اين نور تابيده شده در ظلمت را خاموش كنند. آنان از هر راهى براى رسيدن به اين مقصد استفاده كردند. آنان مسلمانان را در هر كجا كه مى‏يافتند مورد آزار و اذيت قرار مى‏دادند، به طورى كه عرصه روز به روز بر پيروان پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - تنگ‏تر مى‏شد، تا آنجا كه گروهى از آنان خدمت پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - آمدند و از آن حضرت اجازه هجرت خواستند. پيامبر اعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - پس از بررسى‏هاى لازم، شهر يثرب (مدينه) را به عنوان مقصد هجرت براى آنها مقرر فرمود و به آنان اجازه هجرت داد.

بنابر نقل برخى از مورخان همچون ابن سعد در طبقات، هنگامى كه گروهى هفتاد نفرى از مسلمانان از پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - اجازه هجرت خواستند پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - چند روز صبر كرد آن گاه، در حالى كه خوشحال بود ميان اصحاب خود آمد و فرمود:

«سرزمينى كه شما بايد به آن هجرت كنيد به من خبر داده شد، آن سرزمين يثرب است هر كس مى‏خواهد از مكه خارج شود، به طرف يثرب خارج شود.»(1)

هنگامى كه مشركان از هجرت بعضى از مسلمانان به مدينه مطلع شدند گمان بردند كه پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - نيز از مكه خارج خواهد شد. از اين رو، تصميم گرفتند با تمام توان، هجرت مسلمانان را متوقف كنند. آنان، عده‏اى ازمسلمانان را برگرداندند و هر كس را كه آماده هجرت مى‏ديدند، مانع از حركت او مى‏شدند. با اين حال، هجرت مسلمانان به يثرب متوقف نشد و در مكه از مسلمانان، جز پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و على - عليه‏السلام - و عده معدودى از مسلمانان بازداشت شده يا بيمار و پير، كس ديگرى باقى نمانده و نزديك بود كه اين عده اندك هم مكه را به قصد يثرب ترك كنند. ناگهان قريش، تصميمى بس خطرناك گرفت.(2)

اجتماع مشركان در «دارالندوه»

كافران قريش براى انديشيدن تدبيرى كارساز در مقابله با مسلمانان و پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، در دارالندوه، گردهم آمدند. «دارالندوه» بنايى بود كه قصى بن كلاب (جد چهارم پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، هنگامى كه والى مكه بود، آن را بنا كرد تا مردم در آن جا به مشورت در امور بپردازند.

ابن كلبى مى‏گويد: ابن بنا، نخستين بنايى است كه قريش در مكه ساخت و بعد از مرگ قصى بن كلاب به عبدالدار، پسر او رسيد.(3)

جلسه مشورتى سران قريش، آغاز شد سخنگوى آن جمع در آغاز، سخن از تمركز نيروهاى اسلام در مدينه و پيمان «اوسيان» و «خزرجيان» به ميان آورد و گفت: «ما مردم مكه، در نزد همه قبيله‏ها محترم بوديم ولى محمد ميان ما سنگ تفرقه انداخت و خطرى بزرگ براى ما ايجاد كرد؛ اكنون كه كار به اينجا كشيده شده است راه نجات اين است كه فرد شجاعى از ميان برگزيده شود و او را به قتل رساند و اگر «بنى هاشم» به نزاع و درگيرى برخيزند، ديه و خون بهاى او را به آنان بپردازيم. پيرمردى - ناشناس در آن جلسه كه خود را اهل «نجد» معرفى كرد -(4) اين نظر را رد كرد و گفت اين نقشه هرگز عملى نيست؛ زيرا بنى هاشم، قاتل محمد را زنده نمى‏گذارند و پرداخت خون بها، آنان را راضى نمى‏كند.

يكى ديگر از سران قريش به نام«ابوالبخترى» گفت: صلاح اين است كه پيامبر را زندانى كنيم و از اين طريق از ترويج آيين او جلوگيرى كنيم. بار ديگر پيرمرد نجدى لب به سخن گشود و گفت: اين نظر هم كارساز نيست؛ زيرا با اين كار بنى‏هاشم با شما به جنگ برمى‏خيزد و سرانجام او را آزاد مى‏كند. شخص سومى از ميان آن جمع، به پا خاست و گفت: محمد را بر شترى چموش و سركش سوار كنيم و هر دو پايش را ببنديم و شتر را رم دهيم تا او را به كوه‏ها و سنگ‏ها بزند. پير نجدى براى بار سوم اين نظر را هم مردود دانست و مجلس را در بهت و سكوتى عميق فرو برد. ناگهان ابوجهل - و بنا بر نقلى، آن پير نجدى - گفت: راه نجات اين است كه از تمام قبيله‏ها افرادى انتخاب شوند و شبانه و به طور دسته جمعى به خانه او حمله برند و او را به قتل رسانند تا خون او در ميان تمام قبيله‏ها پخش شود كه در اين صورت، بنى هاشم توان جنگ با همه قبيله‏ها را نخواهد داشت. اين نظر به اتفاق آرا تصويب شد و افراد تروريست انتخاب شدند و قرار شد چون شب فرا رسيد، آن افراد، مأموريت خود را به انجام برسانند.(5)

كمك غيبى خداوند به پيامبر اعظم‏صلى الله عليه وآله‏

هنگامى كه كافران قريش در جلسه خود آن تصميم را تصويب كردند بلافاصله خداوند متعال به وسيله جبرئيل امين، اين آيه را بر پيامبر اكرم صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - نازل كرد:

«و اذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك و يمكرون و يمكر الله و الله خيرالماكرين»

«هنگامى كه كافران نقشه مى‏كشيدند كه تو را به زندان بيفكنند يا به قتل برسانند و يا (از مكه) بيرون كنند، آنان چاره مى‏انديشيدند (و نقشه مى‏كشيدند) و خدا هم تدبير مى‏كرد و خداوند بهترين چاره جويان و تدبير كنندگان است.»(6)

مرحوم طبرسى در مجمع البيان، ذيل اين آيه شريفه در بيان شأن نزول اين آيه مى‏فرمايد: اين آيه بنا به گفته مفسران، در مورد داستان «دارالندوه» نازل شده است كه در آن عده‏اى از قريش براى مشورت كردن درباره موضوع پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - گرد هم آمدند.(7) همو در تفسير اين آيه، به كسانى كه در آن جلسه حضور داشتند اشاره كرده بعضى از آنان را چنين بر مى‏شمارد: «عتبه و شيبه پسران ربيعه، نضر بن حارث، ابوجهل بن هشام، ابوالبخترى بن هشام، زمعة بن الاسود، حكم بن حزام، امية بن خلف و غيره»(8)

با نزول اين آيه، پيامبر اكرم صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - از نقشه كافران آگاه شد. آن حضرت براى رفع اين نقشه شوم از وصى خويش كمك گرفت.

وصى در بستر نبى‏

پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به حضرت على - عليه‏السلام - فرمود: «على جان امشب در بستر من بخواب و آن برد سبز رنگى را كه من به هنگام خوابيدن به روى خود مى‏انداختم به روى خود بيانداز.»(9)

حضرت على - عليه‏السلام - فرمود: «آيا با خوابيدن من در اين بستر، شما سالم مى‏مانيد؟»

پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - فرمود: بله!

آن گاه حضرت على - عليه‏السلام - از روى شادمانى تبسمى كرد و سر به سجده گذاشت و گفت: «شكرا لله» آن گاه به بستر پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - رفت و خوابيد و آن برد سبز رنگ را به روى خود انداخت.(10)

خوابيدن اميرمؤمنان - عليه‏السلام - در بستر پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، نمونه برجسته‏اى از عشق آن بزرگ مرد تاريخ اسلام، نسبت به پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - است. ارزش اين جان فشانى آن قدر عظيم بود كه خداوند متعال با نزول آيه به قلب پيامبر اعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، فداكارى حضرت على - عليه‏السلام - را ستود:

«و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد»

«بعضى از مردم جان خود را براى خشنودى خداوند مى‏فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.»

خوابيدن على - عليه‏السلام - در بستر پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و جان فشانى او فضيلتى منحصر به فرد در تمام تاريخ اسلام است، به طورى كه بسيارى از علماى اهل سنت در كتاب‏هاى خود به آن اعتراف كرده‏اند كه از آن جمله است: «ذخائر العقبى»، «كنز العمال»، «مجمع هيثمى»(11)

مفسران اهل تسنن نيز در كتاب‏هاى خود به اين شأن نزول، اعتراف كرده‏اند چنان كه «فخر رازى» در تفسير كبير ذيل اين آيه مى‏گويد:

«اين آيه درباره على بن ابى طالب - عليه‏السلام - نازل شده است كه در شب خروج رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - از مكه به غار ثور در بستر آن جناب خوابيد و بنابر روايت، هنگامى كه على در بستر پيامبر خوابيد، جبرئيل بالاى سر حضرت ايستاده بود و ميكائيل زير پاهايش و جبرئيل ندا مى‏كرد:

"بَخٍّ بَخٍّ مَن مِثلك يابن طالب يباهى الله بك الملائكة."

"آفرين! آفرين! چه كسى مثل توست، اى على بن ابى طالب! خداوند به تو بر فرشتگان مباهات مى‏كند." اين آيه در اين زمان نازل شد.»(12)

خروج پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏از مكه‏

پس از آن كه حضرت اميرمؤمنان - عليه‏السلام - دربستر پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - خوابيد، پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در حالى كه خانه‏اش در محاصره كافران بود شبانه از خانه خارج شد و هنگام خروج از خانه اين آيه شريفه را تلاوت كرد:

«و جعلنا من بين أيديهم سدا و من خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لايبصرون»(13)

«در پيش روى آنان سدى قرار داديم و در پشت سرشان سدى و چشمانشان را پوشانديم از اين رو، نمى‏بينند»

به طورى كه هيچ يك از كفار آن حضرت را نديدند. علامه سيد جعفر عاملى مى‏نويسد:

«پيامبر، هنگام خروج از خانه، مشتى خاك برداشت و هنگامى كه از ميان آنان عبور مى‏كرد، خاك را بر سر آنان پاشيد، در حالى كه آنها هيچ نمى‏فهميدند و نمى‏ديدند.»(14)

علامه مجلسى نيز در اين باره مى‏نويسد:

«تمام افرادى كه پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - بر سرشان خاك پاشيد، در جنگ بدر به هلاكت رسيدند.»(15)

هجوم كافران به خانه وحى‏

برخى از كسانى كه خانه پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را محاصره كرده بودند اصرار داشتند شبانه، كار خود را عملى كنند، اما ابولهب مانع شد و گفت: زنان و فرزندان بنى هاشم در داخل خانه هستند ممكن است به آنها آسيبى برسد. برخى نيز گفته‏اند علت تأخير آنها در آغاز كردن هجوم به خانه پيامبر - صلى اللَّه عليه‏وآله - اين بود كه مى‏خواستند پيامبر را در روز روشن، و در برابر ديدگان بنى هاشم به قتل برسانند تا بنى هاشم ببيند كه قاتل محمد، يك نفر نيست. با روشن شدن هوا، مأموران قريش كه در اطراف خانه پيامبر - صلى اللَّه عليه‏وآله - به كمين نشسته بودند - به خانه هجوم بردند ولى بر خلاف انتظار شان على - عليه‏السلام - را در بستر پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - يافتند.(16) مشركان كه نقشه خود را نقش بر آب ديدند، پس از آزار و شكنجه حضرت على - عليه‏السلام -، او را مدتى حبس و سپس آزاد كردند.(17) كافران قريش با خود فكر مى‏كردند كه در اين مدت كم، پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - نمى‏تواند از مكه خارج شود. از اين رو، همه راه‏هاى مدينه را بستند. آنان افراد ماهرى را براى شناسايى رد پا، به خدمت گرفتند، همچنين، براى يابنده پناهگاه پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، 100 شتر جايزه در نظر گرفتند.(18) ابوكرز - از قبيله خزاعه - كه مأمور شناسايى رد پاى پيامبر شده بود پس از شناسايى رد پاى پيامبر و دنبال كردن آن، به غار ثور رسيد، اما همراهان ابوكرز با صحنه‏اى روبرو شدند كه آنان را به كلى از يافتن پيامبر - صلى اللَّه عليه وآله - از اين راه، نا اميد كرد؛ ديدند كه عنكبوتى بر دهانه غار، تار تنيده و كبوترى در آنجا تخم گذارده است با خود گفتند: اين غار متروكه است و كسى نمى‏تواند وارد آن شده باشد.(19)

پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏در راه قبا

پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، سه روز در غار ثور توقف كرد تا كافران به طور كامل از يافتن آن حضرت مأيوس شوند. پس از سپرى شدن اين سه روز، حضرت على - عليه‏السلام - به دستور پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، سه شتر همراه يك «بلد راه» به نام «اريقط» در شب چهارم به غار ثور فرستاد و همان شب پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - از غار ثور به طرف مدينه حركت كرد.(20) برخى مسافت مكه تا مدينه را نزديك به چهارصد كيلومتر دانسته‏اند، پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - پس از 12 شبانه روز سفر طاقت فرسا، هنگام زوال خورشيد به روستايى به نام «قبا» در نزديكى مدينه رسيد و در همانجا، توقف كرد.

قبا ميزبان نبى خداصلى الله عليه وآله‏

پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - كه در روز دوشنبه از ماه ربيع الاول سال سيزدهم بعثت مكه را ترك كرده بود، در روز دوشنبه دوازدهم ربيع الاول مصادف با چهارم تيرماه، سال سيزدهم بعثت، گام در دهكده قبا نهاد. از ابن عباس نقل شده كه گفته است:

«پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در روز دوشنبه متولد شد، در روز دوشنبه از مكه به مدينه هجرت كرد، در روز دوشنبه وارد شهر مدينه شد و در روز دوشنبه رحلت فرمود.»(21)

استقبال قبا از رسول خداصلى الله عليه وآله‏

در برخى از كتاب‏هاى تاريخى لحظه ورود پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به قبا چنين توصيف شده است:

«هنگامى كه پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - واصحابش به نزديكى روستاى قبا رسيدند، مردى يهودى از بالاى قلعه خود، پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و همراهانش را ديد كه جامه‏هاى سفيد بر تن داشتند؛ او كه مى‏دانست مسلمانان انتظار پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و همراهانش را مى‏كشند، اطمينان پيدا كرد كه اين مسافران همان كسانى هستند كه مسلمانان در انتظار آنها به سر مى‏برند، ناگهان فرياد زد: آن كسى كه منتظرش بوديد، از راه رسيد. مردم مدينه نيز با شنيدن اين خبر، گروه گروه به سمت قبا مى‏شتافتند و به خدمت پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - كه با ياران خود در سايه نخلى نشسته بود - مى‏رسيدند.»(22)

مردم از شنيدن خبر ورود پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - شادمان شدند و لباس جنگ بر تن كردند(23) و زن و مرد براى استقبال بيرون آمدند، آنان در بالاى «حره» به زيارت آن حضرت مشرف شدند و به آن حضرت تهنيت و تحيت گفتند، شمار مردان به 500 تن مى‏رسيد، بعضى زنان و كودكان تكرار مى‏كردند: «آمد نبى، آمد رسول خدا» و به نقلى، گروهى از قبيله «بنى النجار» چنين مى‏خواندند:

«طلع البدر علينا من ثنيات الوداع‏

وجب الشكر علينا ما دعى للَّه داعٍ»

ماه درخشان بر ما از سرزمين «ثنيات الوداع» طلوع كرد شكر آن بر ما واجب است، از خدا حاجتى نداريم.

«ايُّهَا المَبعُوثُ فينا جِئتَ بِالامرِ المَطاعِ‏

جئت شَرَّفتَ المَدينَةَ مَرحَباً يا خَيرَ داعٍ»

اى برانگيخته شده در ميان ما به اطاعت فرمان خدا آمدى، آمدى و مدينه را شرافت بخشيدى. مرحبا به تو اى بهترين دعوت كننده.

گروهى از همسايگان «بنى النجار» چنين مى‏سرودند:

«نحن جوار من بنى النجار

و حبذا محمد من جار»

ما همسايگانى از بنى نجار هستيم و محمد - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - چه خوب همسايه‏اى است.

پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در پاسخ به اين ابراز علاقه مى‏فرمود:«خدا داناست، من شما را دوست دارم» و افسار مركب خود را از جانب راست مدينه در محله قبا، ميان قوم «بنى عمرو بن عوف» بگردانيد.(24)

سمهودى به نقل از طبرانى از جابر بن سمرة نقل كرده است:

«وقتى پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - وارد مدينه شد، به ياران خود فرمود: به ما بپيونديد تا به اهل قبا سلام كنيم، پس به طرف اهل قبا آمدند و به آنان سلام كردند و اهل قبا نيز به آنان مرحبا گفتند.»(25)

به نقلى، نخستين كلامى كه مردم در مراسم استقبال، از آن حضرت شنيدند، اين بود:

«آشكارا سلام كنيد و از طعام خود به ديگران بخورانيد، صله رحم كنيد و در شب هنگامى كه مردم در خوابند، نماز بگزاريد، تا به سلامت داخل بهشت شويد.»(26)

بر اساس نقل ديگرى پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - پس از ورود به روستاى قبا، مردم آن روستا را به دو كار فرمان داد. اولين دستور پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - شكستن بت هايى بود كه در آن محل وجود داشت كه مردم قبا، فرمان پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را اطاعت كردند و بت‏ها را پس از شكستن، در آتش سوزاندند.(27) دومين دستور پيامبر، تعيين تاريخ بود كه از ربيع الاول - ماه ورود پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - تاريخ معين شد و آغاز تاريخ هجرى اسلام نام(28) گرفت.

پيامبر اعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، پس از ورود به روستاى قبا در خانه يكى از بزرگان روستا به نام «كلثوم بن هدم بن امرى‏ء القيس» منزل گزيد و اين خانه را محل استراحت خود قرار داد؛ «كلثوم بن هدم» كه پير مردى نابينا و با تقوا بود از آمدن پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به خانه‏اش بسيار خوشحال بود و خدا را شكر گفت: پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به جهت اين كه «كلثوم بن هدم» داراى خانواده بود، ديدارها و سخنرانى‏ها و نماز جماعت را در منزل «سعد بن خيثمة بن الحارث» كه مردى مجرد بود، برگزار مى‏كرد.(29)

ورود حضرت على‏عليه السلام‏به روستاى قبا

حضرت على - عليه‏السلام - كه در مكه مانده بود تا به دستور پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - ضمن پرداخت بدهى‏ها و امانت‏هاى پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، زنان هاشمى از جمله حضرت فاطمه زهرا (س) و مادر مكرمه خود، حضرت فاطمه بنت اسد و ديگر مسلمانانى را كه هنوز مهاجرت نكرده بودند، به همراه خود به يثرب آورد، پس از انجام دستور نخست، با افراد ياد شده به طرف يثرب حركت كرد.(30) على - عليه‏السلام - كه در كف پاهاى مباركش به سبب پياده روى از مكه تا مدينه (كه مسافتى حدود چهارصد كيلومتر است)، شكاف و زخم ايجاد شده بود روز پنج‏شنبه، پانزدهم ربيع الاول، به قبا رسيد. وقتى خبر رسيدن على - عليه‏السلام - به پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - داده شد آن حضرت فرمود: «على» را نزد من آوريد؛ ياران پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - عرض كردند: يا رسول الله - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - «على» توان راه رفتن ندارد؛ وقتى پيامبر اين سخن را شنيد به سرعت خود را به على - عليه‏السلام - رساند و او را در آغوش گرفت و از سر محبت و عطوفت، به سبب جراحت‏هاى دو پاى مبارك حضرت على - عليه‏السلام - گريست، آن گاه از آب دهان مبارك خود بر دو پاى مبارك حضرت على - عليه‏السلام - كشيد كه به سبب آن، دو پاى آن حضرت بهبودى كامل يافت. به گونه‏اى كه آن حضرت تا پايان عمر هيچ گونه ناراحتى در ناحيه پا احساس نكرد.(31)

ساخت مسجد قبا نخستين بنيان تقوا

پيامبر اعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در مدت كوتاهى كه در روستاى قبا حضور داشت، مسجدى را در اين روستا بر بنيان و شالوده تقوا بن نهاد؛ كه در ميان مسلمانان به نام «مسجد تقوا» معروف بود و بعدها به نام «مسجد قبا» معروف شد. زمين اين مسجد، مِربَدى(32) بود از آن «كلثوم بن هدم» كه پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - آن را از او خريدارى كرد و مسجد قبا را در آن بنيان نهاد.(33) نقشه ساختمانى اين مسجد از سوى خدا بود، به گفته مورخان، پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - هنگام ساخت اين مسجد فرمود:

«نقشه اين مسجد از سوى خداوند است و شتر من مأمور اين كار است.»

آن گاه به مسلمانان فرمود:

«يكى از شما بر ناقه من سوار شود تا محدوده مسجد معين شود.»

آن گاه ابوبكر جلو آمد و بر ناقه سوار شد، ولى ناقه از جاى خود تكان نخورد؛ وى از ناقه پياده شد و سر جاى خود نشست، سپس عمر جلو آمد و سوار شد، باز هم ناقه حركتى نكرد؛ پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - براى بار دوم فرمود:

«يكى از شما بر ناقه سوار شود و آن را براند.»

حضرت على - عليه‏السلام - جلو آمد و پا در ركاب ناقه گذاشت، ناگهان ناقه شروع به حركت كرد و پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به على - عليه‏السلام - فرمود:

«زمام او را رها كن؛ زيرا او مأمور است.»

سپس فرمود:

«بر محدوده‏اى كه اين ناقه مشخص مى‏كند مسجد را بنا كنيد.»(34)

پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در ساختن اين مسجد، شخصا فعاليت مى‏كرد.

«جعفر الخليلى» به نقل از «ابن خيثمه» در اين باره مى‏نويسد:

«پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، هنگامى كه شروع به ساختن مسجد قبا كرد، خود، اولين كسى بود كه با دستان مبارك، سنگى را حمل كرد و در طرف قبله اين مسجد قرار داد.»(35)

در نقل ديگرى از «شموس بنت نعمان» چنين روايت كرده‏اند:

«نظر كردم به سوى رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - ديدم كه سنگ را مى‏گرفت و برمى‏داشت و از شدت سنگينى، كمر مباركش خم مى‏شد و مى‏ديدم سفيدى خاك را در شكم مباركش.»(36)

در ميان اصحاب پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، شش نفر از جمله، سلمان فارسى، مقداد بن اسود و عمار بن ياسر، در ساختن اين مسجد، بيش از ديگران تلاش مى‏كردند.(37) زنان نيز در ساخت اين مسجد همكارى كردند، به طورى كه بنا بر نقل تاريخ، آنها شب هنگام، سنگها را تا كنار ديوارهاى مسجد حمل مى‏كردند و مردان در روز، آن سنگها را در ساختمان مسجد به كار مى‏بردند.(38) مسجد قبا كه نخستين مسجدى بود كه به دست مبارك پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - بنا شد، از فضيلتى بس بزرگ برخوردار است. چنان كه خداوند متعال با نزول، آن را چنين ستود:

«... لمسجد اسس على التقوى من أول يوم احق ان تقوم فيه، فيه رجال يحبون أن يتطهروا و الله يحب المطهرين»

«آن مسجدى كه از روز نخست بر پايه تقوا بنا شده، شايسته‏تر است كه در آن(به عبادت) بايستى، در آن مردانى هستند كه دوست دارند پاكيزه باشند و خداوند پاكيزگان را دوست دارد.»

پيامبر گرامى اسلام، خود در فضيلت اين مسجد بنا روايت فرموده‏اند:

«هر كس به مسجد من، قبا برود و در آن دو ركعت نماز بخواند با ثواب يك عمره بر مى‏گردد.»(39)

پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏در راه مدينه‏

پيامبر گرامى اسلام، پس از مدت كوتاهى توقف در روستاى قبا و ساختن مسجد قبا، به سمت مدينه حركت كرد و بنا بر نقلى، در اواخر راه در روز جمعه، در ميان قبيله «بنى سالم»، نخستين نماز جمعه در تاريخ اسلام را اقامه كرد آن گاه به مدينه رسيد و مورد استقبال مردم مدينه قرار گرفت.

بخش دوم: هجرت پيامبر اعظم‏صلى الله عليه وآله‏مبدأ تاريخ اسلام‏

هر امت و ملتى داراى تاريخ مخصوص به خود بوده است و هر كدام از اين تاريخ‏ها، داراى مبدأ معينى بوده‏اند. اعراب پيش از اسلام، عام الفيل(سال حمله ابرهه با سپاه فيل به مكه و سال ميلاد پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را مبدأ تاريخ خود برگزيده بودند اما پس از اسلام، آن مبدأ منسوخ شد؛ زيرا در آن روز در ميان مردم اثرى از اسلام و دين و ايمان نبود و همين طور «روز مبعث» نيز مبدأ تاريخ اسلام قرار نگرفت؛ زيرا در روز مبعث، شمار مسلمانان از 3 نفر تجاوز نمى‏كرد ولى روز هجرت پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - كه به دنبال آن، مسلمانان، حكومت مستقلى را در مدينه تشكيل دادند و از آوارگى و پراكندگى به در آمدند، روزى تاريخى براى اسلام و مسلمانان به شمار مى‏رفت و نوعى پيروزى براى آن به حساب مى‏آمد. از اين رو، روز هجرت روز مبدأ تاريخ اسلام قرار گرفت.(40) پيامبر گرامى اسلام، شخصا، تاريخ هجرى را پايه گذارى كرد و واقعه هجرت را مبدأ آن قرار داد. بر اين اساس، آنچه ميان مورخان مشهور است كه عُمَر، به اشاره و تصويب حضرت على - عليه‏السلام - هجرت پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را سر آغاز تاريخ اسلام قرار داد، صحيح نيست؛ زيرا با دقت در نامه‏هاى پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - (كه قسمت اعظم آنها در متون تاريخى و كتابهاى حديثى موجود است) و ديگر اسناد و مدارك، به روشنى ثابت مى‏شود كه پيامبر اسلام - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - شخصا، هجرت خويش از مكه به مدينه را مبدأ تاريخ مسلمانان قرار داد و نامه‏ها و مكاتبات خود با سران قبيله‏ها را بر طبق آن مورخ ساخت.

در اين جا به چند نامه و مدرك در اثبات اين سخن استناد مى‏كنيم:

1. «سلمان» از پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - درخواست كرد كه وصيت و سفارش آموزنده‏اى براى او و برادرش و خاندانش بنويسد، پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - املاء كرد و على - عليه‏السلام - آن را نوشت. در پايان اين پندنامه چنين آمده است:

«و كتب على بن ابى طالب بأمر رسول الله فى رجب سنة تسع من الهجرة.»

«اين را على بن ابى طالب به امر رسول خدا در ماه رجب در سال نهم هجرت نوشت.»

2. در پايان صلح نامه‏اى كه امام على - عليه‏السلام - به املاى پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - براى مسيحيان نجران نوشت، چنين آمده است:

«و امر عليا أن يكتب فيه انه كتب لخمس من الهجرة.»

«به على دستور داد تا در آن بنويسد كه اين صلح نامه در سال پنجم هجرت نوشته شده است.»

3. محدثان اسلامى نقل كرده‏اند كه پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به «ام سلمه» فرمود:

«فرزندم حسين در شصتمين سال از هجرت من كشته مى‏شود.»

مواردى كه ذكر شد حاكى از آن است كه پيامبر ارجمند اسلام از نخستين روز، تكليف تاريخ اسلامى را روشن كرده و آغاز هجرت را مبدء تاريخ اسلام قرار داده است.(41)

بخش سوم: هجرت در زلال وحى‏

«هجرت» به مفهوم عام، در قرآن، در آيات متعددى مورد اشاره قرار گرفته است كه بخشى از اين آيات به طور خاص به «هجرت پيامبر اعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -» اشاره دارد. در اينجا به سه آيه از اين دست آيات اشاره مى‏كنيم و پيام‏هاى آنها را مرور مى‏كنيم.

آيه اول:

«[ياد كن‏] هنگامى را كه كافران درباره تو نيرنگ مى‏كردند تا تو را به بند كشند يا بكشند يا [از مكه ]اخراج كنند و نيرنگ مى‏زدند و خدا تدبير مى‏كرد و خدا بهترين تدبير كنندگان است.»(42)

اين آيه، چنان كه پيشتر اشاره شد به آغاز هجرت و توطئه كافران در مورد زندانى كردن يا به قتل رساندن و يا تبعيد پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - اشاره دارد كه در اين واقعه، جبرئيل امين پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را از اين نقشه آگاه كرد و پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - شبانه مكه را ترك كرد و در غار ثور پنهان شد و هنگامى كه مشركان تا غار ثور رد پاى پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را شناسايى كردند ولى با تارتنيده شده عنكبوت بر دهانه غار مواجه شدند، نقشه خود را به طور كامل نقش بر آب ديدند.

پيام آيه(43)

1. خطرهايى را كه خدا از شما دور كرده است به ياد آوريد تا آرامش و قوت قلب بگيريد.«و اذ يمكربك...»؛

2. مشكلات پيامبران، افزون بر لجاجت و عناد مشركان، تهديدها و توطئه‏هاى فراوان آنان بوده است. «واذ يمكر»؛

3. زندان و ترور و تبعيد، ابزار دست جباران تاريخ براى مقابله با حق است؛

4.تمامى انديشه‏هاى انسان‏ها زير نظر خداست. «و يمكرون و يمكرالله»؛

5. خداوند هر جا لازم باشد، اولياى خود را از توطئه‏ها آگاه مى‏كند. در حادثه مورد بحث، طرحى را كه مشركان مى‏خواستند هيچ كس نفهمد، همه دنيا از طريق اين آيه فهميد؛

6. هر كس با حاميان حق نيرنگ كند، خداوند او را به نيرنگى پيچيده گرفتار مى‏كند «و يمكرون و يمكر الله»؛

7. چنان نيست كه ابر قدرت‏ها همواره به اهدافشان برسند؛

8. هر چه طرح و توطئه دشمن قويتر باشد، خداوند با موجود ضعيف‏ترى آن را خنثى مى‏كند ؛ مرگ سليمان با موريانه‏اى كشف شد. بلقيس را هدهد دعوت مى‏كند، كلاغ، بنى آدم را آموزش مى‏دهد؛ فيل سواران ابرهه، با ابابيل، و نمرود با پشه نابود مى‏شود و توطئه كافران عليه پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - با تار عنكبوت خنثى مى‏شود.

آيه دوم:

«كسانى كه ايمان آورده و هجرت كرده‏اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد كرده‏اند و كسانى كه (مهاجران را) پناه دادند و يارى كردند، آنان ياران يكديگرند و كسانى كه ايمان آورده‏اند ولى مهاجرت نكرده‏اند، هيچ گونه خويشاوندى( دينى) با شما ندارند؛ مگر آن كه (در راه خدا) هجرت كنند. اگر در (كار)دين از شما يارى جويند، يارى آنان بر شما(واجب) است، مگر عليه گروهى باشد كه ميان شما و آنان پيمانى(منعقد شده) است و خدا به آنچه مى‏كنيد، بيناست.»(44)

پيام آيه(45)

1. مسلمان بودن و ايمان داشتن بدون تلاش و فداكارى ممكن نيست و مسلمانان صدر اسلام، يا مهاجر بودند يا پناه دهنده به مهاجران ؛ يا جهاد گر بودند يا پشتيبان مجاهدان؛

2. عقيده به تنهايى كافى نيست بلكه هجرت و جهاد و پشتيبانى از مهاجران و مجاهدان نيز لازم است؛

3. جهش وقتى حاصل مى‏شود كه مغزها، بازوها، سرمايه‏ها، قدرت‏ها و هجرت‏ها متمركز شود «آمنوا، هاجروا، جاهدوا، اموالهم»؛

4.در جامعه اسلامى بايد ميان مهاجران دردمند و مرفه‏هان هجرت گريز تفاوت باشد. «آمنوا و لم يهاجروا»؛

5. در هجرت، هم به نظام كفر ضربه وارد مى‏شود و هم دين حفظ مى‏شود و نيروى مسلمانان نيز افزايش مى‏يابد.(46)

آيه سوم:

«كسانى كه ايمان آورده و هجرت كرده و در راه خدا به جهاد پرداخته‏اند و كسانى كه (مهاجران را) پناه داده و يارى كرده‏اند، آنان همان مؤمنان واقعى اند؛ براى آنان بخشايش و روزى شايسته‏اى خواهد بود.»(47)

در اين آيه شريفه، مهاجران و پناه دهندگان به آنان، مؤمنان حقيقى خوانده شده‏اند.

پيام آيه(48)

1. ايمان واقعى در هجرت، جهاد، پناه دادن و يارى كردن مسلمانان رخ مى‏نمايد. «هم المؤمنون حقا»؛

2. كارها و از جمله هجرت وقتى ارزشمند است كه رنگ خدايى و انگيزه الهى داشته باشد. «فى سبيل الله»؛

3. هجرت و جهاد، عامل بخشايش‏ها و بركتهاى الهى است.

4. اگر انسان به جهت هجرت و جهاد، از رزق اندك بگذرد، به رزق كريم و شايسته الهى مى‏رسد.

بخش چهارم: آموزه‏هاى هجرت نبوى‏

تاريخ زندگى معصومان - عليه‏السلام - به خصوص پيامبر اعظم - عليه‏السلام - كه هجرت تاريخى آن حضرت از مكه به مدينه بخشى از آن است، نبايد تنها به عنوان سرگذشتى از آن بزرگواران، مورد مطالعه قرار گيرد بلكه بايد به عنوان درس نامه و عبرت نامه‏اى تلقى شود كه در پس هر يك از صفحاتش، پندها و درسهايى آموزنده نهفته است. از اين رو، در اين بخش به طور بسيار كوتاه و تنها به چند آموزه از آموزه‏هاى هجرت نبوى اشاره مى‏كنيم.

1. حفظ دين به بهاى هجرت‏

هنگامى كه پيامبر اعظم - عليه‏السلام - محيط مكه را با دين و ديندارى در تضاد ديد، با هجرت از آن به مدينه، دين اسلام و دينداران را از خطر كفر و دين سوزى حفظ كرد. اين سيره عملى پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - حاوى اين درس است كه هر كس در هر كجا اگر ديد شرايط و محيط اطرافش به گونه‏اى شده است كه دين و ديندارى او را تهديد مى‏كند بايد آن محيط را (اگر نمى‏تواند تغيير دهد) ترك كند، و به محيط امنى پناه برد تا در آنجا دين مدارى خود را حفظ كند. اين اصل، از آن رو در اسلام مورد تأكيد است كه اسلام، دينى منطقه‏اى و محدود به يك مكان يا محيط خاص نيست بلكه آنچه در اسلام اهميت دارد، حفظ ايمان و ارزشهاى دينى است. بر اين اساس، ضرورت هجرت از محيط نا امن به محيطهاى امن، به زمان پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، اختصاص ندارد بلكه هر كس در چنين شرايطى قرار بگيرد وظيفه‏اش هجرت است. از اين رو، ممكن است در زمان ما، اين وظيفه براى كسى، در ضمن هجرت از شهرى به شهر ديگر يا از محله‏اى به محله ديگر و يا در قالب تغيير محل تحصيل يا كار ضرورت بيابد. با توجه به آنچه گفته شد جاى بسى تأسف و تعجب است كه عده‏اى از هموطنان، زندگى در كشورهاى غربى را كه اكنون مهد كفر و فساد و دين ستيزى است، انتخاب مى‏كنند و به زندگى در آن كشورها افتخار هم مى‏كنند. همان طور كه هجرت در راه خدا و براى تقويت دين و دستيابى به محيطى مناسب براى تقرب به خدا ارزشمند است هجرت به بلا كفر كه كشورهاى غربى در زمان ما از مصاديق آن است پس نكوهيده و مذمت شده‏است و فقهاى اسلام اين هجرت را گناه كبيره مى‏دانند.

2. جان فشانى در راه حفظ دين‏

به جان خريدن هر گونه سختى و رنج در راه حفظ دين، از برجسته‏ترين جنبه‏هاى سيره عملى پيامب - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - است. هجرت پيامبر - صلى اللَّه‏عليه‏وآله - كه شبانه آغاز شد و به مدت دوازده شبانه روز در مسافتى بيش از چهار صد كيلومتر انجام شد نمونه‏اى از به جان خريدن سختى هاست؛ چنان كه جان فشانى حضرت على - عليه‏السلام - در ليلة المبيت و هجرت آن حضرت از مكه به مدينه پس از پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - نيز نمونه‏اى ديگر از اين سيره عملى در زندگى معصومان - عليهم‏السلام - است. پند و درسى كه بايد از اين نمونه‏هاى عملى سيره معصومان - عليهم‏السلام - گرفت اين است كه نبايد انسانهاى دين مدار هنگامى كه با سختى‏هاى روزگار يا سنگ اندازيها، طعن‏ها و كنايه‏ها، كينه توزى‏ها و تمسخر دين ستيزان و هواپرستان مواجه مى‏شوند، ذره‏اى عقب نشينى كنند بلكه بايد محكم‏تر از گذشته به ايمان و ارزش‏هاى دينى خود ببالند و هرگز از آنها دست بر ندارند.

3. اداى دين و بازگرداندن امانت‏ها قبل از سفر

پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - قبل از هجرت - از آنجا كه خود نمى‏توانست - حضرت على - عليه‏السلام - را مأمور كرد تا بدهى‏هاى آن حضرت را بپردازد و امانت هايى كه در نزد پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - بوده به صاحبانشان برگرداند. اين كار پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در بردارنده اين پيام است كه امانت و دين،حق الناس است و چون در هر سفرى احتمال بازنگشتن وجود دارد هر مسافر بايد بيش از سفر نسبت به امانت‏ها و بدهى‏هايى كه بر عهده دارد، شخصا و يا با گرفتن نايب، اقدام كند.

4. تأمين شخصى هزينه‏هاى سفر

بنابر نقل تاريخ، در يكى از شب‏هايى كه حضرت على - عليه‏السلام - در غار ثور خدمت پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - رسيد، پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به على - عليه‏السلام - دستور داد كه دو شتر براى آن حضرت و هم سفرش تهيه كند؛ در اين هنگام، ابوبكر گفت: من پيش‏تر دو شتر براى شما و خودم آماده كرده‏ام. پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - فرمود: من با پرداخت قيمت، آنها را مى‏پذيرم. سپس به على - عليه‏السلام - دستور داد كه قيمت شتر را بپردازد.(49) اين رفتار پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - اشاره به يك اصل كلى در اخلاق اسلامى دارد و آن اين كه هيچ كس نبايد در حالى كه خود توانمند است، سربار كسى شود؛ چنان كه در بعضى روايات معصومان - عليهم‏السلام - نيز به اين اصل اشاره شده است و از كسى كه زحمت خود را به دوش ديگران مى‏اندازد. و به «ملعون» تعبير شده است.

5. هجرت واقعى، هجرت درونى‏

هجرت پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و اصحاب آن حضرت، پيش از آن كه جنبه‏اى بيرونى داشته باشد، جنبه درونى دارد. اگر پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و ياران آن حضرت در درون خويش از ظلمت به نور، از كفر به ايمان، از شرك به توحيد و از بديها به خوبيها هجرت نكرده بودند، هرگز در عالم بيرون، قادر نبودند به چنين هجرتى الهى دست بزنند. از اين رو، هجرت واقعى، «هجرت درونى» است و انسان مؤمن همواره در حال هجرت است و پيوسته از پستى‏ها و گناهان به سوى فضيلت‏ها و پاكى‏ها مهاجرت مى‏كند.

اميرمؤمنان، على - عليه‏السلام - در اين باره مى‏فرمايند:

«بعضى مى‏گويند هجرت كرده‏ايم در حالى كه هجرت واقعى نكرده‏اند؛ مهاجران واقعى آنها هستند كه از گناهان هجرت مى‏كنند و مرتكب آنها نميشوند.»(50)

خداوند متعالى در قرآن مى‏فرمايد:

«والرجز فاهجر»

«از پليدى‏ها هجرت كن»

پي نوشت ها:

1) الطبقات الكبرى، ابن سعد، دار بيروت، 1380 ق، ج 1، ص 226.

2) فروغ ابديت، جعفر سبحانى، قم، نشر دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، 1374 ش، ج 1، ص 417.

3) لغت‏نامه‏دهخدا، انتشارات‏دانشگاه‏تهران،چاپ‏اول‏ازدور جديد، 1373 ش، ج 6، ص 9، 16.

4) برخى از مورخان اين پيرمرد را شيطان دانسته‏اند كه خود را به شكل پيرمردى ظاهر كرده بود. تاريخ حبيب السير، خواند امير، ج 1،ص 322.

5) فروغ ابديت، ج 1، ص 418.

6) سوره انفال (8) آيه 30.

7) مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسه الاعلمى، 1415 ق، ج 4، ص 457.

8) همان، ص 458.

9) فروغ ابديت، ج 1، ص 421.

10) الصحيح من سيرة النبى الاعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، سيد جعفر مرتضى عاملى، بيروت، دارالهادى، 1415 ق، ج 4، ص 9.

11) على در كتب اهل سنت، سيد محمد باقر موسوى همدانى، تهران، نشر واژه آرا. 1380 ش، ج 1، ص 489.

12) تفسير الفخر الرازى المشتهر بالتفسير الكبير و مفاتيح الغيب، محمد الرازى، بيروت، درالفكر، 1415 ق، ج 3، ص 222.

13) سوره يس (36) آيه 9.

14) الصحيح من سيرة النبى الاعظم‏صلى الله عليه وآله، ج 4، ص 9.

15) بحارالانوار، بيروت، دار الاحياء التراث العربى، 1403 ق، ج 19، ص 39.

16) فروغ ابديت، ج 1، ص 422 و 423.

17) بحار الانوار، ج 19، ص 39.

18) فروغ ابديت، ج 1، ص 423 و 424.

19) الصحيح من سيرة النبى الاعظم‏صلى الله عليه وآله، ج 4، ص 11.

20) فروغ ابديت، ج 1، ص 423 - 433.

21) سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد، محمد بن يوسف الشامى، بيروت، دارالكتب العلمية، 1414 ق، ج 3، ص 253.

22) نهاية الارب فى فنون الأدب، شهاب الدين احمد بن عبدالوهاب النويرى، دار الكتب، ج 16، ص 360.

23) علت پوشيدن لباس جنگ را برخى اين گونه گفته‏اند: «مردم مدينه در عقبه دوم، به دفاع از پيامبر اكرم‏صلى الله عليه وآله‏تعهد داده بودند و از طرفى هجرت، سر آغاز تشكيل حكومت اسلامى بود؛ حكومتى كه قدرت، از لوازم اصلى شكل‏گيرى آن است. تاريخ سياسى اسلام، سيره رسول خداصلى الله عليه وآله، رسول جعفريان، قم، نشر الهادى، 1377 ش، ج 1، ص 414.

24) ناسخ‏التواريخ، محمد تقى لسان الملك سپهر، تهران، نشر اساطير، 1380 ش، ج 2، ص 623.

25) خلاصة الوفاء باخبار، دار المصطفى، سمهودى (ابوالحسن)، قاهره، دار احياء الكتب العربية، 1367 ق، ص 260.

26) تاريخ‏وآثاراسلامى‏مكه‏مكرمه‏ومدينه‏منوره، اصغرقائدان،قم،نشرمشعر،1374 ش، ص 225.

27) البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسى، بيروت، دار صادر، 1903 م، ج 4، ص 177.

28) فروغ ابديت، ج 1، ص 438.

29) سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خيرالعباد، ج 3، ص 266.

30) البدء و التاريخ، ج 4، ص 178.

31) الكامل فى التاريخ، ابوالحسن على بن ابى الكرم (ابن كثير شيبانى)، بيروت، مؤسسة التاريخ العربى، 1414 ق، ج 1، ص 519.

32) مِربَد، به زمينى گفته مى‏شود كه رطب را در آن پهن مى‏كردند تا خشك شود.

33) سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد، ج 3، ص 267.

34) خلاصة الوفاء باخبار دار المصطفى، ص 260 ؛ سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد، ج 3، ص 268 ؛ الصحيح من سيرة النبى الاعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، ج 4، ص 132.

35) موسوعةالعتبات‏المقدسة، جعفرالخليلى، بيروت، مؤسسةالأعلمى، 1407ق، ج 3، ص 149.

36) سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خيرالعباد، ج 3، ص 268.

37) تاريخ و آثار اسلامى مكه مكرمه و مدينه منورة، ص 227.

38) الصحيح من سيرة النبى الاعظم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، ج 4، ص 131.

39) جامع‏احاديث شيعه، حسين طباطبائى بروجردى، قم، نشر صحف، 1416ق، ج 4، ص 597.

40) فروغ ابديت، ج 1، ص 435.

41) همان، ص 438 و 440.

42) سوره انفال (8) آيه 30.

43) تفسير نور، محسن قرائتى، قم، نشر در راه حق، 1379 ش، ج 2، ص 218 - 219.

44) سوره انفال (8) آيه 72.

45) همان، ص 386 و 387.

46) اگر همه مغزها و كارشناسان مسلمان از كشورهاى غربى به كشورهاى اسلامى هجرت كنند. اين امر هم ضربه به دشمن است و هم تقويت مسلمانان و كشورهاى اسلام، بيشتر بلاهاى ما از غرق‏شدن در نظامهاى ديگران و ترك هجرتهاى سازنده سرچشمه مى‏گيرد. همان، ص 387.

47) سوره انفال (8) آيه 74.

48) همان، ص 389.

49) فروغ ابديت، ج 1، ص 432.

50) تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازى، قم، دارالكتب الاسلامية، 1368 ش، ج 4، ص 93.